

# فرزند نیچه

ج. هوبرمن

ساخته به تازگی با ماریا شرایور خواهر زاده جان اف. کندی رئیس جمهوری اسبق آمریکا ازدواج کرده است. آرنولد برای بازی در نقش قهرمان فیلم پلیس مهد کولک (۱۹۹۰) دستمزدی معادل ۱۲ میلیون دلار دریافت کرده است و در همان سال از سوی جنورج بوش - رئیس جمهوری وقت آمریکا - به عنوان رئیس شورای ملی منصوب شد که رئیس جمهوری در مورد «آمادگی جسمانی و ورزش» تشکیل داده بود. گفته می شود که او برای فیلم ترمیناتور ۲ علاوه بر یک دستمزد ۱۵ میلیون

دلاری، یک هواپیمای جت گلف استریم ج-۳ نیز دریافت کرده است. آرنولد بیش از هر چیز یک کالای استراتژیک برای سرمایه گذاری است. فیلمهای او در طی سالهای دهه ۱۹۸۰ جمعاً یک میلیارد دلار فروش داشته اند. او در آمریکا، آلمان و ژاپن مناسب ترین ستاره برای سرمایه گذاری تولید فیلم است (در انگلستان این مقام در اختیار مل گیسون است، و فرانسویها هم کماکان ژرار دپاردیو را ترجیح می دهند و مقامهای بعدی هم به گیسون و حتی داستین هافمن تعلق دارد). در یکی از شماره های اخیر هفته نامه تایم که مقاله اصلی آن به مسئله نهاجم نیروهای چند ملیتی به کویت برای عقب راندن نیروهای عراقی اختصاص یافته بود، ریچارد کورلیس که دبیر بخش سینمایی این هفته نامه است، با طرح این مسئله که آیا از نظر سرمایه گذاری، ارزش کویت به اندازه مخارجی بوده است که آمریکا در این عملیات متحمل شد یا نه، در انتها می افزاید که آرنولد شوارتز نگر در حال حاضر مشهورترین نماد در سراسر جهان برای صنعت سرگرمی سازی آمریکایی است. ۱

در حالی که تمامی کسانی که آرزوی ستاره شدن در سر می پروراندند، خود را ناگزیر می دیدند که نامشان را به نحوی تغییر دهند که تلفظ آن به انگلیسی آسان باشد، اما آرنولد شوارتز نگر یکی از دشوارترین نامها را برای خود حفظ کرده است، خود «آرنولد» هم اسم چندین قشنگی نیست. شوارتز نگر از آن هم بدتر است. حتی املاي این نام بیست حرفی (Arnold Schwarzenegger) هم دشوار است. اما همه آنها به کنار، در حالی که همه ستارگان خود را به یکی از مکاتب فلسفی یا روانشناسی رایج پیرو مارکس یا فروید منسوب می کردند، این مرد عضلانی اتریشی یادآور ستون سوم مدرنیته، فریدریش نیچه است.

جان میلیوس کارگردان کونان بربر (۱۹۸۲) آرنولد را که ۵ بار به مقام بهترین قهرمان زیبایی اندام جهان رسیده بود، با نقل جمله ای از چنین گفت زرتشت به تماشاگران معرفی کرد: «دشمنی که مرا از بین نبرد، قویترم می کند.» آرنولد در انتظار عمومی نیز از «اراده به قدرت رسیدن» سخن گفته است و چهره و اندامش تجسم بخش «ابر انسانی» که نیچه از آن سخن می گفت. (آرنولد در دو فیلمی که در نقش کونان بازی کرده بر انواع مختلف جانداران فرو دست تر از خود سلطه دارد - با گوریلها کشتی می گیرد، امبها را با ضربه مشت نقش بر زمین می کند و شترها را مقهور می سازد - تو گویی قصد دارد این تئوری ویلهلم رایش را به اثبات برساند که «تئوری ابرانسان آلمانیها، در کوشش انسان برای

آرنولد شوارتز نگر ماشین کشتار فیلم بسیار پرخرج ترمیناتور ۲: روز داوری در یکی از معدود صحنه های ساکت و آرام این فیلم، با لحن اندیشمندانه ای می گوید، «هرچه بیشتر با انسانها ارتباط برقرار می کنم، چیزهای بیشتری هم می توانم بیاموزم.» البته به روی کاغذ آوردن لهجه ای که این جملات ادا می شود، امکانپذیر نیست، اما روند انسانی تر کردن آرنولد (با شاید باید بگویم آمریکایی تر کردن او؟) ادامه دارد.

ترمیناتور ۲ که زنده ترین توفانها و انفجارهای هسته ای در تاریخ سینما را به نمایش می گذارد، بیش از آنکه ادامه فیلم قبلی باشد، نسخه بازسازی شده آن است. بیشتر به امحای فکر اصلی نظر دارد، تا اینکه بخواهد ادای دینی به آن بکند. از جمله در پی آن است که فکر ارائه تصویر یک ماشین آدمکش سنگدل و کینه توز از آرنولد شوارتز نگر را به کلی به دست فراموشی بسپارد، حال آنکه اصلاً با همین فیلم بود که آرنولد به یک ستاره بزرگ بدل شد. ترمیناتور که به سال ۱۹۸۴ و درست در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا اکران شد، معرف بدیلی بود برای آنچه که به «بامداد نازه» در عصر زمامداری ریگان مشهور شد و آرنولد را به عنوان مخوف ترین فرانکشترین نیم قرن اخیر مطرح کرد. حال آنکه جیمز کامرون کارگردان - فیلمنامه نویس - تهیه کننده ترمیناتور ۲ این فیلم را «اولین فیلم حادثه ای که از استقرار صلح در سراسر جهان حمایت می کند» معرفی کرده است، ظاهراً هیولای فیلم قبلی به راه راست هدایت شده است.

ترمیناتور ۲ (با به قول کمپانی کارلو کو که پخش کننده فیلم تی ۲ است) بیشتر از هر چیز به ای. تی. ۲ شباهت دارد که در پسرینه آن تأثیر فیلم جان سخت و آتش بازیهای آن احساس می شود. در این فیلم شاهد هنرنمایی با موتورسیکلت، انفجار آسمانخراش و کودکانی که در حال بازی به خاکستر بدل می شوند هستیم. اما این دفعه، ترمیناتور بدو درشت هیکل می آید تا از جان نوجوان دوازده ساله ای که باید در آینده نقش ناجی را ایفا کند مراقبت به عمل آورد، نه اینکه مادر او را به قتل برساند. در ترمیناتور ۲ شاهد مواجهه قهرمان با دشمنی ساخته شده از جنس فلز مایع رویرو هستیم و همین امر سبب می شود که رویارویی فیلم قبلی بسیار ساده انگارانه و حقیر جلوه کند.

تولید ترمیناتور ۲ ۶ میلیون دلار هزینه دربرداشت؛ حال آنکه مخارج تولید ترمیناتور ۲ را نزدیک به ۱۰۰ میلیون دلار برآورد کرده اند، و به این ترتیب آن را شاید بتوان پرخرج ترین فیلم تاریخ سینما نامید. در واقع در دهه ۱۹۹۰ آرنولد است که عملاً به مشهورترین و بحث انگیزترین چهره در میان تمام آن آدمهای غریبه / مهاجر / فراواقعی در هالیوود بدل می شود. آدمهایی که در فیلمهای دهه گذشته درخشیده اند و جداً باید گفت که کوچه و خیابانهای آمریکا با حضور آنان است که اعتبار کسب می کنند. چهره آرمانی روز آمریکا، کسی نیست جز آرنولد شوارتز نگر. او در فهرست ۱۰۱ فرد قدرتمند معرفی شده از سوی نشریه اینترتیمت و یکی در مقام هشتم جای گرفته است. این میلیونر خود



فیلم یادآوری کامل در صحنه ای پیش از آنکه سر شبه همسرش را در پایان نبردی جانانه با گلوله از هم بپاشاند، با لحن طنز آمیزی می گوید، «این هم حکم طلاق». «آرنولد سالها پیش از آنکه به ستاره سینما بدل شود، این شخصیت مردانه را در خود ایجاد کرده بود. او به جورج باتلر عکاس که از اواسط دهه ۱۹۷۰ به طور مرتب از آرنولد عکاسی می کند گفته است:

«می توانم احساساتم را زیر ماهیچه های تو در توپم مخفی کنم.»

همان طور که در مقاله تایم آمده است: «هیگل ورزیده و ظاهرآ خراب نشدنی آرنولد، جلوه های ویژه حیرت انگیزی است که شخصاً و در وجود خود به نمایش می گذارد. عضلات صیقل خورده و پر پیچ و تاب او، پیش از هر چیز به عضلات ساخته و پرداخته قهرمانان کمیک استریپ شباهت دارد. هیگل آرنولد بیش از آنکه شیئی سکسی باشد، سرمشقی برای دیگر بدنسازان است.

آرنولد در همین مورد به باتلر گفته است: «وقتی خود را برای شرکت در مسابقه ای آماده می کردم، می توانستم بدل به چیزی شوم که گروهی آن رایج موجود غیر انسانی می خوانند، ولی خود من معتقدم که بیش از هر چیز، ابر انسان هستم.» در ترمیناتور او گوشت و هیگل انسانی دارد، اما در درون پیکرش چیزی جز یک موجود ماشینی نیست. در این فیلم آرنولد می خواهد ما را در نشاط ماشین بودن شریک کند («موجود غیر انسانی بودن») و این کار را به مدد تعدادی نمای دیدگاه (P.O.V) از ذهن کامپیوتری خود انجام می دهد.

اما حتی وقتی آرنولد نقش ماشین را بازی می کند، رفتار او به طور مشخص گویای رفتار یک دستگاه مصنوعی است. در دو قلمروها (۱۹۸۵) او به لحاظ ژنتیکی طوری طراحی شده است که ابر انسان باشد (و جای تعجب نیست اگر بدانیم که این کار را یک دانشمند آلمانی کرده است). آرنولد پاک و معصوم با شلوار کوتاه وارد خاک می شود تا توسط برادر کوتوله اش دنی دو ویتو با جنبه های مختلف فرهنگ و تمدن آمریکا آشنا شود و حتی غریزه های جنسی خود را بشناسد. در یادآوری کامل که به مراتب اثر بنیادگرایانه تری است، حافظه آرنولد به دفعات پاک شده و دوباره بازیابی می شود و نشان می دهد که شخصیت، سابقه شخصی و

فاصله گذاشتن میان خود و حیوانات، ریشه دارد.) حتی آن جمله مشهور آرنولد «باز می گردم» که بوی تهدید آمیزی می داد و سرما و خشونت خاصی داشت و پژواک آن حتی در پلیس مهدکودک هم شنیده می شد، یادآور رویای تمام کسانی است که سفر به آمریکا را بزرگ ترین آرزوی خود می دانند. خود آرنولد در جایی گفته است که والدینش آرزو داشتند او قهرمان اسکی یا فوتبالیست شود، ولی خود او بدن سازی و زیبایی اندام را برگزیده «به نظرم این رشته ورزشی کاملاً آمریکایی بود و پیش خود فکرمی کردم که اگر در این رشته به جایی برسم، راهم برای ورود به آمریکا هموار خواهد شد.»

### فرهنگ نارسسیم

اما آیا در دوران افول سینما در اواخر دهه ۱۹۶۰ یا اوایل دهه ۱۹۷۰ که دوران رکورد اقتصادی آمریکا ناشی از بالا رفتن قیمت نفت بود، باز هم آرنولد می توانست به یک ستاره مطرح بدل شود؛ ابتدا باید دوران زوال تصویر کارتونی فراواقعی تمدن غربی، توجه همگانی به قهرمانان جدیدی که آنتی تز چهره های کلاسیک بودند (افرادی نظیر داستین هافمن و وودی آلن)، رواج فرهنگ نارسسیم و استفاده از نمایش شکوه و جلال عضلانی هیگل بازیگران سر می رسید. آرنولد برای آنکه آرنولد شوارتز نگر امروز بشود، به آن جنون بدنسازی همه گیر در اوایل دهه ۱۹۸۰ نیاز داشت. او می باید این رشته ای را که در پیش گرفته بود تا به آخر ادامه می داد، به آن جا و مقام تازه ای می بخشید و بر تردیدهای موجود درباره تمایل جنسی خود سلطه می یافت. در فیلم گرسنه بمان (۱۹۷۶) اولین فیلمی که در آن آرنولد نقش مهمی دارد، شخصیت زن از او می پرسد که آیا همجنس باز است یا نه. جالب اینجاست که همین شوخی در فیلم پلیس مهدکودک هم تکرار می شود.

هنوز و علیرغم تمام آن صحنه های عاشقانه ای که آشکارا به عمد به فیلمهای اخیر آرنولد اضافه کرده اند، آرنولد ما هنوز که هنوزه مرد مورد علاقه مردان است - یا شاید بهتر است بگوییم که ابرمرد محبوب مردان است، یا حتی می توان گفت تجسم ابر انسان در ذهن مردان است. در

چشم اندازهای او تغییر پذیر هستند، اما بدن ساخته و پرداخته اش همیشگی است.

فیلمهای آرنولد همانقدر که آثاری سرگرم کننده اند، کالاهایی برای سرمایه گذاری هم محسوب می شوند. آرنولد در مقام ستاره سینما و شخصیت محبوب رسانه های همگانی، کاملاً به نقش و جایگاه خود آگاه است و اشراف دارد. او خود را یک موجود تاریخی می پندارد: «وقتی راکی اکران شد، به خود گفتم که سیلو ستر استالونه خدمت بزرگی در حق من انجام داد، چون عملاً راهگشای ژانر تازه ای در سینما شد، ژانری که در آن بدن ورزیده مقبول عموم است و تماشاگران برای تماشای بدنهای ساخته و پرداخته به سینما می روند». (آرنولد در نهایت سادگی بر این باور بود که فیلم کونان می تواند همان نقشی را برای او ایفا کند که راکی برای سیلو ستر استالونه داشت.)

در واقع، چنین به نظر می رسد که رابطه آرنولد و استالونه در هر دو فیلم راکی ۴ (که در آن بوکسور اهل اتحاد شوروی موسوم به دراگو شباهت زیادی به یک آرنولد بور دارد) و کبرا (۱۹۸۶) که در آن استالونه ادای ترمیناتور را درمی آورد، موضوعی ضمنی بوده است.

### کری گرانت عضلانی

شوارتز نگر در گفت و گویی به سال ۱۹۸۸، در اعتراض به سؤالی از پرسش کننده که استالونه را «دوست» او نامیده بود، با اصرار تأکید کرد که لازم است به این مسئله اشاره کند که استالونه دوست او نیست: «او دوست من نیست... من هر اقدام معقولی را که برای جلب دوستی او شدنی بوده است انجام داده ام، اما او هیچ واکنشی مثبتی نشان نداده و قدمی پیش نگذاشته است.» بر خلاف استالونه ای که از بابت اقدامات مداخله گرانه آمریکا در نقاط مختلف جهان معذب است، شوارتز نگر بی خیال نسبت به این مسائل، در مورد دخالت آمریکا در ویتنام هیچ مشکلی ندارد. در فیلم *Predator* (۱۹۸۷) به جای آنکه جنگ یادآور غصه های قدیمی و جراحتهای ماندگار باشد، به حد یک مبارزه ویدئویی با هیولایی غیرقابل تصور از دنیای دیگر تنزل پیدا می کند. وانگهی، آرنولد که در اتریش بی طرف در جنگ متولد شده و رشد کرده است، با قالبهای خشک به جا مانده از سالهای جنگ سرد میانه ای ندارد. او در فیلم کوماندو در نقش یک مهاجر اهل آلمان شرقی بازی می کند و در *Red Heat* در نقش یک پلیس اهل اتحاد شوروی ظاهر می شود که یادآور یک مأمور قانون دست راستی است - نظامی گر، دشمن آزادیهای فردی و معتقد به کاربرد عدالت بر اساس غرایز شخصی و آئی خود.

واقعیت این است که سیلو ستر استالونه فاقد ظرافت در رفتارهای اجتماعی است، حال آنکه در کمدهای ایوان ریتمن یعنی دوقلوها و پلیس مهدکودک آرنولد در نقش یک «کری گرانت عضلانی» ظاهر می شود. از زمان تولید فیلم کوماندو رفتار آرنولد با آدمهای بد و خبیث فیلمهایش، کم و بیش یادآور برخورد آمیخته به طنز «جمیز باند»

بوده است. البته در فیلمهای او با مفهوم تازه ای از دلپذیری روبرو هستیم. علاقه و توجه محبت آمیز آرنولد نسبت به برادر دوقلویش به دل تماشاگر می نشیند - این برادر دوقلو می تواند دنی دوویتو، جورج بوش یا خود ما باشد - چون پشتوانه آن خطر زوری مافوق تصور است. از کوششهای ساعیانه آرنولد در فیلم پلیس مهدکودک مشعوف می شویم، هر چند می دانیم که اقدامات او به خودی خود می تواند خطر آفرین باشد. او به کودکان پنج ساله ای که عملاً زیر دستش خدمت می کنند می گوید: «نق تزئید، لوس نباشید - چرا نظم و انضباط ندارید.» و بعد به ایشان یاد می دهد که به سوت پلیس واکنش نشان دهند، به جای بازی شلوغ و نامنظم به حرکات منظم - گرم بی معنا - رو آورند.

در حالی که بیشتر قهرمانان فیلمهای آمریکایی کسانی هستند که دوست ندارند تحت تأثیر و سلطه قدرت و اقتدار قرار بگیرند، شوارتز نگر که خود پسر یک پلیس است، از پلیسها نفرتی ندارد. البته سواي سکانسی در فیلم ترمیناتور ۲ که در آن آرنولد موتور سوار عملاً به مقابله به «تی ۱۰۰۰» که به لباس پلیس ملیس شده است اقدام می کند. آرنولد خود گفته است: «رابطه من با قدرت و اقتدار چنین است: کاملاً موافق آن هستم. مردم به کسی نیاز دارند که مراقب ایشان باشد و به آنان بگوید چه بکنند. نود و پنج در صد آدمهای جهان را کسانی تشکیل می دهد که به کسی نیاز دارند که به ایشان بگوید چه بکنند و چگونه رفتار کنند.»

آرنولد در فیلم مرد دونده (۱۹۸۷) که انتقادی بود از جهان آدمهای خوشگذران در دهه ۱۹۸۰ و موجبات اشتهار بیشتر او را فراهم کرد، کسانی را که در رویای وقوع اصلاح اجتماعی به سر می برند مسخره می کند و متقابلاً خواهان اقدامی آئی می شود. نظم و انضباط پایه های زندگی واقعی او هستند: «من همیشه آدمهای خیلی قدرتمند را تحسین کرده ام. منظورم حتی دیکتاتورها و نظایر آنان است.» شاید بپرسید که «نظایر آنان» چه صیغه ای است؟ ظاهر آدمی به لهجه آلمانی قصد دارد آمریکاییها را علیه استقرار یک نظم بیگانه متحد سازد. جان میلیوس که یک فیلمساز و فیلمنامه نویس دست راستی افراطی است، اصرار داشت خبرنگاران را مجاب کند که کونان او اگر در آلمان دهه ۱۹۳۰ به نمایش درمی آمد، اثر محبوس می شد. پل ورهون فیلمساز هلندی هم به این شوخی دل بستگی دارد و در پایان یادآوری کامل صحنه ای کوهنوردی دارد که یادآور آثار لنی ریفتنستال است. اما آرنولد اصلاً شباهتی به کنراد فایت ندارد که قربانی نظام آلمان نازی بود اما به ناچار در فیلمها در نقش افسران نازی ظاهر می شد. او بر خلاف تمام ستارگان پیشین، تجسم بخش و عامل تحسین برانگیزی برای ارزشهای توتونی است.

اشاره های حدیث نفسی آرنولد سرشار از اشاره های ناخودآگاه او به «برنامه اصلی»، «انضباط آهنی» و «پاکیزگی» است. او که از سال ۱۹۸۳ به عنوان شهروند آمریکا شناخته شده است، هیچوقت هویت اتریشی



در یکصد سال می کرد، در یک بعدازظهر به انجام می رساند. آرنولد بر خلاف قهرمانان پیش از خود، حتی زنان را نیز به قتل می رساند: در ترمیناتور کشتن زن موضوع اصلی فیلم است و در یادآوری کامل این کار صورت می گیرد.

#### پدر کامل

در ترمیناتور ۲ آرنولد به جای آنکه دشمنان خود را به قتل برساند، گلوله هایش را در سر زانوهای آنان خالی می کند. فرد تشنه به خون در این خونبارترین فیلم کسی نیست جز سارا (با بازی لیندا هامیلتون) که در فیلم قبل قرار بود قربانی باشد. هامیلتون نه تنها مادر مسیح آینده است، بلکه مادر تمام تروریستهای اقتصادی هم هست. او دست تنها به خانه ای حمله می برد و با مجروح کردن پدر خانواده، تمام اعضای خانواده را به هراس می اندازد. او در عین حال وزنه ای است تا جبران کننده رفتارهای نامنجان اجتماعی آرنولد باشد (البته این ناهنجاری چندان فجع نیست و از حد مشت کوبیدن به تلفن عمومی برای دستیابی به سکه تجاوز نمی کند) و از سوی دیگر حس مادری قوی نیز دارد. تقریباً همان وقتی که ترمیناتور می خواهد بداند چرا انسانها گریه می کنند، سارا هم به این نتیجه می رسد که این موجود غیرانسانی نیمه اهلی که فقط کشتن بلد است، کامل ترین پدر به حساب می آید.

او نماد کامل سلطه بر تمام جهان است، هم پدر است و هم نابودگر، در وجود او آلمان و آمریکا (و روسیه) به وحدت می رسد، او هم انسان است و هم ماشین، هم آزادی است و هم اقتدار، هم نابودگر است و هم آرامش بخش، هم رمبو است و هم کری گرات، هم بدنسازی است و هم مهدکودک، هم معلم است و هم پلیس، هم گذشته ای وحشی دارد و هم آینده ای تاریک، هم پیروزی اراده است و هم مرگ موضوع، هم نماد سلطه آمریکاست و هم نماد آسیب پذیری آن. ترمیناتور ۲ نمایشگر ترکیبی است از شوارتز نگر و [ژنرال] شوارتسکوف [فرمانده آمریکایی نیروهای چند ملیتی در تهاجم به نیروهای عراقی مستقر در کویت در عملیات موسوم به «توفان صحرا»]. در واقع فیلم مجموعه ای است از جلوه های ویژه حیرت انگیز که برای بازارهای داخلی آمریکا، و البته سراسر جهان، ساخته شده است.

ترمیناتور ۲ نه تنها مدعی حمایت از «صلح جهانی» است، بلکه نشانگر مفهوم «خسارت جنبی و غیر مستقیم» هم هست. آرنولد که بیش از آن مهربان و جشلمن است که دشمنانش را قتل عام کند، بیش از آن جاه طلب و اجتماعی است که از همسر خود جدا شود، متقابلاً برده سینما را با جنازه های نادیدنی که به جا می گذارد انباشته می سازد. او به تازگی از ورهون خواسته است تا کارگردانی فیلمی را با شرکت او به عهده بگیرد. قرار است مضمون فیلم نسخه ای قرن دوازدهمی از عملیات توفان صحرا باشد. نام فیلم جنگهای صلیبی خواهد بود. ■

ترجمه رحیم قاسمیان

خود را مخفی نمی کند. رهبران اتریش هم او را فراموش نکرده اند. در روز ازدواج آرنولد، کورت والدهایم صدر اعظم وقت اتریش، مجسمه ای از هیکل عروس و داماد را به او هدیه داد.

ستاره بلا منازع سینمای آمریکا، پیشاپیش چهره ای سیاسی است، که در ضمن اصرار دارد باورهای سیاسی خود را به دیگران نیز انتقال دهد. اریک بنتلی منتقد سرشناس تئاتر، در سال ۱۹۷۱ چنین نوشت: «مهم ترین آمریکایی عصر ما کسی نیست جز جان وین. با فرض به اینکه تمام چیزهای خوب از کالیفرنیا سرچشمه می گیرد، ریچارد نیکسون و رونالد ریگان را باید پیروان اردوگاه وین به حساب آورد، آنان در بزرگ ترین فیلم وسترن، بازیگران نقش دوم به حساب می آیند. «در فاصله سالگرد دویستمین سال استقلال آمریکا تا دادگاههای مشهور به ایران - کنترا، سیلوستر استالونه نماد سیاسی آمریکا بود. فیلمهای قدیمی کلینت ایستوود هم تا زمان انتخابات سال ۱۹۸۸ آمریکا [که جورج بوش، مایکل دوکاکیس را شکست داد]، واژگان مطلوب برداشتهای سیاسی را می ساخت. بیهوده نیست که در مبارزات انتخاباتی جورج بوش، او را همه جا در کنار آرنولد شوارتز نگر و چاک نوریس می بینیم. اما همان طور که جورج بوش هم گفته بود، زمان آن فرا رسیده بود تا چهره ای «مهربان تر و مطبوع تر» از آرنولد تصویر شود. همان طور که در فیلم پلیس مهندکودک دیدیم، آرنولد عملاً نقش یک پدر را بازی می کند. آرنولد بعدها ۲۵۰۰۰۰ دلار به «مرکز سایمن ویزنرال» [که مرکزی یهودی است] کمک کرد. کمی بعد بود که نشریه ویرایتی گزارش داد آرنولد برنامه هایی دارد تا خود را نامزد کسب مقام سناتور کالیفرنیا کند. استالونه و شوارتز نگر تصویری کاملاً مردانه را به نمایش می گذارند. قدرت خویشتن دیگر (آلترگو) استالونه - راکی و رمبو - از تواناییها آنها برای تحمل تنبیه های جسمانی خبر می دهد. (به ویژه راکی نشانه شور و اشتیاقی پرولتاریایی است - راکی مردی است که تنها سرمایه او را بدنش تشکیل می دهد.)

در حالی که فیلمهای استالونه در پی آن بودند تا عزت نفس ملی را دوباره تقویت کنند و رواج دهند، فیلمهایی که زمینه ساز اشتهار آرنولد شدند، فیلمهایی بودند که در آن ضرب المثل «خواستن توانستن است» به عیان مشاهده می شد. آرنولد در فیلمهای خود بیشتر از هر کس دیگری آدم کشته است. او در کوماندا یک تنه دهها و بلکه صدها نفر را از پا درمی آورد تا جان فقط یک نفر را نجات دهد. در فیلم Raw Deal او عملاً شبکه گنگسترهای شیکاگو را منهدم می کند و «کاری را که پلیس باید